

درآمد

کتاب حاضر، مروری است تحلیلی، اما بسیار فشرده و اجمالی بر تحولات تاریخ صدر اسلام از بعثت تا غیبت. در این دوره از تاریخ اسلام، افزون بر این دو حادثه بزرگ تاریخی که هر کدام از آنها به خودی خود، بخش مهمی از ارکان عقاید مسلمانان و حیات دینی آنان را تشکیل داده‌اند، بسیاری از حوادث گوناگون و متنوع دیگر، چه تلخ و چه شیرین پدید آمده‌اند. به رغم گذشت قرن‌ها از مبدأ پیدایش و تکوین آن تحولات، آنها همچنان در ریز و درشت مسائل زندگی مسلمین حضور و حیات فعال دارند. این حضور به اندازه‌ای وسیع و عمیق است که بدون کمترین تردید می‌توان ادعا کرد که اگر درک زندگی کنونی مسلمانان و فرهنگ اسلامی در جوامع مسلمان، بدون معرفت بر آن حوادث نامیسر نباشد، حداقل بسیار دشوار و صعب خواهد بود. بر همین اساس اگر بگوییم مادام که جوامع مسلمانان وجود دارند، تاریخ اسلام، به‌خصوص تاریخ صدر اسلام، بخش مهمی از تاریخ حیات معاصر آنان و از شالوده‌های اصلی هویت و کنش فردی و اجتماعی ایشان است و نباید آن را تاریخ دیروز مسلمانان و مجموعه‌ای از حوادث خاتمه‌یافته دانست که پیوند آنها با حیات کنونی شان، فقط پیوندی است مبتنی بر یاد و خاطره، سخنی دور از واقعیت نگفته‌ایم، چرا که با اندک تأمل در ابعاد گوناگون حیات مسلمانان می‌توان نشانی آشکار از تداوم و استمرار آن حوادث یافت.

نوشته حاضر با عنایت به همین واقعیت و به قصد ارائه شناختی تحلیلی از برهه‌ای بسیار مهم از تاریخ صدر اسلام، یعنی بعثت تا غیبت فراهم شده است. چنان که با مرور متن، ملاحظه خواهد شد که در سراسر این نوشته کوتاه کوشیده‌ایم تا همه‌جا در پی تعلیل و تحلیل باشیم و به سیاق تاریخ علمی، مستندات را ابزار راهبرد به معرفت قرار دهیم، نه آنکه صفحات نوشته را از وقایع‌نگاری آکنده ساخته و نوشته‌ای به سیاق تاریخ نقلی ارائه کنیم.

واضح است که این سخن نیز به معنای نادیده گرفتن ارزش گزارشهای تاریخی یا همان اخبار و اطلاعات در فهم حوادث نیست، بلکه مراد آن است که به خلاف تاریخ توصیفی، مورخ در این نوع از تاریخ‌نویسی، مقید است تا با دقت و وسواس تمام به نقل تمام اخبار و روایات موجود بپردازد تا بتواند در پرتو تمامی روایات، چهره حادثه را در حد میسر نمایش دهد، چون هدف اصلی در تاریخ تحلیلی، فهم چرایی واقعه است، نه شناخت چگونگی آن، بنابراین در این روش از مطالعه تاریخ، روایات برای مورخ، به خودی خود ارزشی مستقل ندارند، بلکه اهمیت آنها برای وی ارزشی فرعی و اسنادی دارد.

به رغم اهمیت درجه دوم روایات و جایگاه فرعی گزارش وقایع در نوشته‌های تحلیلی، واقعیت آن است که میان شمار مستندات و تعدد و تنوع آنها با اندازه و کمیت نوشته نیز پیوندی اجتناب‌ناپذیر وجود دارد. به این معنا که در یک نوشته مفصل، نویسنده امکان وسیعی برای ارائه مستندات متعدد و گوناگون و ارائه تحلیلهای مبسوط دارد، اما در نوشته‌ای کوتاه، همانند متن حاضر که ماهیتی آموزشی هم دارد، نویسنده ناچار است تا هم در گزارش حوادث و بیان وقایع نهایت ایجاز را معمول دارد، هم در بیان تحلیلهای شیوه اختصار را به کار گیرد.

اگرچه همین ملاحظات موجب ایجاز گزارشهای تاریخی و حتی اختصار تحلیلهای در سراسر متن کتاب حاضر شده‌اند، اما، از آنجا که احساس می‌شد چه بسا برخی از خوانندگان بخواهند لااقل چگونگی انعکاس رخداد‌های اصلی این دوره از تاریخ اسلام را در منابع اصلی ردیابی و پیگیری کنند، و همچنین بدان سبب که ارائه مستندات پایه اصلی هر تحلیل تاریخی و روایت رکن و بنیاد درایت است، بنابراین در همه جای این نوشته کوشش شد تا مبانی روایی تمام تحلیلهایی که گزارش رخداد مربوطه به آنها به اختصار یا به اشاره بیان شده‌اند، به منابع تاریخی و روایی متعدد مستند شوند تا از این طریق، محدودیت اجتناب‌ناپذیر نوشته در بسط روایات تاریخی، اندکی با ارجاع وقایع به مراجع و مآخذ اصلی متعدد جبران شده و این امکان برای خواننده علاقه‌مند فراهم گردد که از طریق مراجعه به آن منابع، به واریسی و ارزیابی بهتر رهیافتهای و تحلیلهای مبادرت کند.

سخن دیگر در این مقدمه آنکه: رخداد‌های تاریخ صدر اسلام، همواره در منابع عدیده، انعکاسی متفاوت و گاه متعارض داشته‌اند. برای استحکام رهیافتهای، در سراسر متن سعی شده است:

اولاً، در بررسی حوادث، بر قدیم‌ترین منابع تاریخی و آثار مشهورترین مورخان استناد شود؛

ثانیاً، در استفاده از منابع و مآخذ، در کنار منابع معتبر شیعه، آثار مورخان و علمای اهل سنت پایه اصلی استنادات قرار گیرند.

تقدیم به فشرده‌گی جدی متن و ماهیت تحلیلی آن و اجتناب از گزارش کامل غالب رخدادهای، طبعاً اتکای آن را به مدرسان صاحب‌نظر و مسلط بر ریز و درشت حوادث مطرح شده در کتاب، بیشتر می‌سازد. امید آنکه این صاحبان فضیلت و علم، بر کاستیهای نوشته حاضر با چشم اغماض بنگرند و نویسنده را با تذکر خطاها و کاستیهای آن، خاصه با نقد و تحلیلها، رهین لطف و منت خویش سازند. آخرین کلام، تقدیم مراتب امتنان و سپاس‌گزاری نویسنده است به تمام اولیای چاپ و نشر این کتاب در «سمت»، به خصوص استاد محترم جناب آقای دکتر احمد احمدی ریاست سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی و دکتر سیدطه مرقاتی قائم‌مقام محترم سازمان. جناب دکتر احمدی متن کتاب را با دقت نظر تمام مطالعه فرمودند و نکات ارزنده‌ای را برای اصلاح به نویسنده یادآور شدند که یکایک آنها ارزنده و آموزنده بود. از زحمات سرکار خانم مریم فلاح شجاعی، کارشناس گروه تاریخ سمت هم که زحمات زیادی برای پیگیری مراحل چاپ کتاب کشیدند، سپاس گزارم.

و آخر دعوانا الحمد لله رب العالمین

غلامحسین زرگری‌نژاد

آذر ۱۳۸۵

بخش اول

پیامبر از تولد تا بعثت

تولد پیامبر

حدود پنجاه روز پس از واقعه اصحاب فیل و نجات مکه و ساکنان بطحاء از مصیبت غارت و کشتار و تخریب کعبه، آمنه دختر وهب و همسر داغدار و سوگوار عبدالله، در خلوت خانه‌ای در شعب ایطالب، یگانه فرزند خویش را به دنیا آورد.^۱ مولود آمنه پسر بود و طبعاً موجب شادی او، اما پسری یتیم و بی‌بهره از حمایت پدر؛ پدری که چند ماه قبل به سفر تجاری بی‌بازگشتی رفته و اینک در گورستانی در یثرب مدفون بود. تمامی میراث آن پدر برای این مولود یگانه کنیزی بود به نام «ام ایمن»، پنج شتر، چند گوسفند و

۱. در منابع شیعه تولد پیامبر اسلام با تفاوت‌های زیر ثبت شده است: دوشنبه دوم ربیع‌الاول، شب سه‌شنبه هشتم ربیع‌الاول و بنا به قولی از امام صادق، روز جمعه سپیده دوازدهم رمضان تاریخ یعقوبی؛ جلد ۱، ص ۳۵۸ / منابع اهل سنت تولد پیامبر اسلام را به شرح زیر ثبت کرده‌اند: سیره ابن هشام؛ جلد ۱، ص ۱۵۷، دوازدهم ربیع‌الاول / ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام؛ السیره النبویه؛ ص ۲۲، دوازدهم رمضان و دوازدهم ربیع‌الاول / سیره ابن کثیر؛ جلد ۱، ص ۱۰۰، دوازدهم ربیع‌الاول / الطبقات الکبری؛ جلد ۱، ص ۱۰۰ به بعد، دوشنبه دوم ربیع‌الاول و دهم ربیع‌الاول / دلائل النبوه؛ جلد ۱، ص ۷۴، دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول سال فیل / تاریخ الطبری؛ جلد ۲، ص ۱۵۶، دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول سال فیل / الکامل فی التاریخ؛ ص ۴۵۸، بیست و چهار روز بعد از سلطنت انوشیروان، دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول سال فیل به نقل از: ابن اسحاق / البدایة و النهایة؛ جلد ۲، ص ۲۶۰، دوم ربیع‌الاول، بنا به عقیده مشهور، دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول به روایت ابن اسحاق، هفدهم ربیع‌الاول به نقل ابن وحید از بعضی از شیعیان / برای گزارش نسبتاً جامعی از گزارش‌های مختلف علمای اهل سنت درباره زمان تولد حضرت رسول نگاه کنید به: السیره الحلبیه، جلد اول، ص ۵۷.

یک شمشیر. عبدالمطلب، شیخ تهیدست، اما با فضیلت بنی هاشم نیز، ثروت چشمگیری نداشت تا به یاری آن، آمنه و فرزندش را آرامش بخشد. چون خیر تولد پسر عبدالله را به او دادند، بی درنگ به سراغش آمد، او را در آغوش کشید و نامش را «محمد» گذاشت.^۱

شادی نخستین روزهای تولد محمد (ص) برای آمنه کوتاه بود. تهیدستی همسر عبدالله و ناتوانی عبدالمطلب از حمایت مالی او، به آمنه امکان تغذیه کافی را در دوره حمل نداده بود. آمنه با فشردن سینه‌های خالی از شیر خویش، بی درنگ بر ناتوانی خود از سیر کردن فرزند پی برد. هفت روز تغذیه ناکافی، آمنه و محمد (ص) را آزار می‌داد. ثویبه کنیز آزاد شده ابولهب، نخستین زنی بود که به یاری آمنه آمد و داوطلب سیر کردن فرزند او گردید، اما به زودی معلوم شد که او نیز شیر کافی برای تغذیه محمد (ص) را ندارد. آمنه ناچار به دیگر زنان مکه متوسل شد، ولی نه تن از دیگر زنان مکی نیز که به تازگی کودکانی به دنیا آورده بودند، زانی بودند کم‌رمق و عاری از شیر کافی.

تقدیر آن بود که آمنه به جدایی فرزند از خویشتن رضایت دهد. در آن زمان، زنان بادیه‌نشین به جستجوی فرزندی برای رضاعت، جهت کسب درآمد به مکه می‌آمدند. آمنه پسر خویش را به حلیمه سعدیه عرضه کرد، اما حلیمه به دلیل یتیمی محمد (ص) و با امید به یافتن مولودی صاحب مکننت از پذیرفتن پسر عبدالله سر باز زد. چند روز بعد، در حالی که آمنه در اندوه نومیدی و گرسنگی فرزند رنج می‌کشید، حلیمه ناکام از به دست آوردن فرزندی با پدر و مادر توانمند، به سراغ محمد (ص) آمد، او را در آغوش گرفت و در برابر دیدگان مادری که غم و شادی را در سینه‌اش انباشته بود، پسر یتیم آمنه را با خویش به بادیه برد.^۲

-
۱. صفوة الصفوه، جلد ۱، ص ۲۸ / السیرة الحلبیه، جلد ۱، ص ۷۸ / برای گزارشهای دیگر و مبانی نامهای پیامبر، بنگرید به: دلائل النبوه؛ جلد ۱، ص ۱۳۱.
 ۲. سیره ابن اسحاق؛ ص ۴۹ / سیره ابن هشام؛ جلد ۱، ص ۱۶۲ / ذهبی، السیرة النبویه؛ ص ۴۵ / سیره ابن کثیر؛ جلد ۱، ص ۱۱۲ / الطبقات الکبری؛ جلد ۱، ص ۱۰۸-۱۰۹ / دلائل النبوه؛ جلد ۱، ص ۱۳۱ / صفوة الصفوه؛ جلد ۱، ص ۲۸ / تاریخ الطبری؛ جلد ۲، ص ۱۵۸ / الکامل فی التاریخ؛ جلد ۱، ص ۴۵۹-۴۶۰ / تاریخ ابن خلدون؛ جلد ۲، ص ۴ / البدایة و النهایة؛ جلد ۲، ص ۲۷۳ / السیرة الحلبیه؛ جلد ۱، ص ۸۹.

خاتمه دورهٔ التهاب و بی‌قراری آمنه، نخستین تجربهٔ محمد(ص) بود از پیوند و آمیختگی سختی و گشایش در حیات بشری. او چهل سال بعد، به یاد ایام سختیهای سالهای نخست زندگی خویش، در قالب آیات الهی، هم از روزهای صعب یتیمی و رنج خویش یاد کرد و هم از پیوستگی دائمی محنت و آسایش سخن گفت:

«سوگند به آغاز روز و سوگند به شب چون آرام در خود شود که پروردگارت تو را ترک نکرده و بر تو خشم نگرفته است. هرآینه آخرت برای تو بهتر از دنیا است. به زودی پروردگارت تو را چندان عطا خواهد داد تا خشنود شوی. آیا تو را یتیم نیافت و پناهت داد؟ آیا تو را گمگشته نیافت و هدایت کرد؟ آیا تو را درویش نیافت و توانگرت گردانید؟ پس یتیم را میازار و گدا را مران و از نعمت پروردگارت سخن بگوی.»^۱

محمد(ص) در طول دو سال زندگی در بادیه، نه آغوش محبت آمنه را تجربه کرد و نه از نوازش عبدالمطلب و خویشاوندان هاشمی خویش بهره‌مند گردید. خشکی و صلابت محیط صحرا، فضای کوچک خیمهٔ حلیمه، وسعت آسمان بادیه و بی‌کرانه دشت، تنها واقعیهای پیرامون پسر عبدالله و یگانه عوامل باروری و تعلیم و تأملات فکری و عقلی او بودند.

با خاتمه دورهٔ دوساله رضاعت، طبعاً حلیمه نباید تمایلی به نگهداری بیشتر فرزند آمنه نشان می‌داد، اما عزیمت او به مکه و درخواست وی از آمنه برای ماندن محمد(ص) در بادیه حکایت از آن دارد که پسر عبدالله با سرمایه صمیمیت و الفت کودکانه خویش، در گوشه‌ای از جان و طبیعت خشک دایهٔ بدوی خود جای مطلوبی یافته بود. پس با رضایت آمنه، محمد(ص) باز هم در بادیه ماند و این دوران تا مراجعت وی به مکه، ۵ سال و دو روز طول کشید.

با ورود محمد(ص) به خانه آمنه، طبعاً برای او تعارضهایی عاطفی در پیش بود. درست است که حلیمه مادر محمد(ص) نبود و چه بسا در طول زندگی دوره رضاعت و تربیت وی، با او رفتاری بدوی و دور از نوازشهای مادرانه داشت، اما هر چه بود، حلیمه در طی ۵ سال محور تعامل عاطفی پسر آمنه شده بود و به او دلبستگیهای عمیقی یافته بود. محمد(ص) پس از ورود به خانه آمنه، زمانی چند ماهه لازم داشت تا محور عواطف خویش را از حلیمه به آمنه منتقل کند و با مادر خویش پیوندی ملموس برقرار کند. هنوز

دورهٔ این اتصال عاطفی با آمنه و انقطاع پیوندهای پنج‌ساله با حلیمه کامل نشده بود که محمد(ص) در سفر به یثرب آمنه را از دست داد و این بار از وادی یتیمی به پهنهٔ دردآورتر «لطیمی»^۱ افتاد. همسفران آمنه، پس از دفن او در ابواء، محمد(ص) را به مکه باز گرداندند و به عبدالمطلب سپردند.

نوشته‌اند که عبدالمطلب در طی سالهای باقی‌مانده از عمرش، نوهٔ خویش را محترم می‌داشت،^۲ اما با فرض صحت تمام گزارشهای موجود در این باب، هم دورهٔ اتصال و اتکای عاطفی محمد(ص) به پدر بزرگ خویش کوتاه بود و هم توانایی مالی او در یاری محمد(ص) اندک. روزگاری بود که بنی‌هاشم در میان خویشاوندان و بزرگان مکی، به کام تنگناهای مالی افتاده بود. به همین دلیل نیز عبدالمطلب، بی‌آنکه در بهره‌گیری از توانایی اندک نوهٔ خویش تردید کند، چون سرپرستی او را به عهده گرفت، از او خواست تا برای یاری وی، وظیفهٔ چوپانی گوسفندان بنی‌هاشم را عهده‌دار شود و از این طریق به معاش خویش و عبدالمطلب یاری رساند.

چوپانی و عزیمت به دورترین مناطق اطراف وادی بی‌آب و علف مکه برای کودکان خردسال هم دشوار بود، هم خطرناک. محمد(ص) که چاره‌ای جز اطاعت فرمان جد خویش نداشت، کوتاه‌زمانی پس از درگذشت مادر خویش، در تمام دوره‌ای که تحت سرپرستی عبدالمطلب قرار داشت، از پگاه تا شامگاه در نزدیکی مکه به چوپانی پرداخت.^۳ با درگذشت عبدالمطلب و فرارسیدن دوره زندگی محمد(ص) در نزد عموی

۱. فرزندی که پدر و مادرش را از دست داده است.

۲. سیره ابن اسحاق؛ ص ۶۶ / سیره ابن هشام؛ جلد ۱، ص ۱۶۸ / تاریخ یعقوبی؛ جلد ۱، ص ۳۶۵ / البدایة و النهایة؛ جلد ۲، ص ۲۸۱.

۳. گزارش شبانی پیامبر برای خویشاوندانش و تمام مکیان، از خود آن حضرت نقل شده است. پیامبر اسلام ابتدا در اجیاء برای خویشاوندان خود و سپس برای مکیان شبانی می‌کرد و در مقابل این کار، چند قیراط از مکیان دریافت می‌نمود. بنگرید به: الطبقات الکبری؛ ج ۱، ص ۱۲۵-۱۲۶ / ذهبی، السیره النبویه؛ ص ۵۴ / سیره ابن هشام؛ جلد ۱، ص ۱۶۷ / نهایة الارب؛ جلد ۱، ص ۹۳ / السیره الحلبیه؛ جلد ۱، ص ۱۲۵. ابن کثیر ذیل بابی در شغل پیامبر قبل از ازدواج، می‌نویسد که پیامبر تا زمان ازدواج با خدیجه شبانی می‌کرد. سیره ابن کثیر؛ جلد ۱، ص ۱۳۲. و روض الانف؛ جلد ۲، ص ۱۸۲.

مهربان، اما سخت تهیدست خویش،^۱ یعنی ابوطالب، وظیفه شبانی او برای بنی هاشم استمرار یافت و تا آستانه ازدواجش به درازا کشید.

رنج یتیمی، تنهاییهای طولانی در صحرا، گسست از پیوندهای فعال اجتماعی و فرو رفتن در سکوت بادیه، از پگاه تا شامگاه، علی القاعده باید در سازمان شخصیت محمد(ص) آثاری مخرب به جای می گذاشت، اما تمام اینها، معلمان بزرگ محمد(ص) شدند و روح و اندیشه او را به «توحید»، یعنی یگانه پیام او در سراسر زندگی اش سوق دادند. وقتی تقدیر، فرصت تعامل فعال با مکیان و شرک و بت پرستی ایشان را از محمد(ص) گرفت، او در همان دوره نوجوانی و ایام باروری اندیشه‌ها، افکار و شخصیت خویش، در گذر از محسوسات و غوغاهایی که همواره انسانها را در کام خود فرو می برد و در دهلیزهای پیچ در پیچ نیازهای محدود و خیالات و تصویرهای جزئی سرگردان می کند، در سکوت مالا مال از معرفت و مکاشفه، با رها شدن از پرشهای ذهنی کوچک، با سرعت از محسوسات گذشت؛ وادی خرد را نیز درنوردید و سرانجام از طریق تکاملهای شهودی، حجاب ظاهر و باطن را کنار گذاشت و با رسیدن به توحید، عقل و دل خویش را با جان جهان پیوند زد.

صحرا و بادیه و جای جای فراز و فرود بیابان، سجاده تأملات و مکاشفه‌های محمد(ص) بودند. او در تمام دوره نوجوانی تا جوانی از آغاز طلوع فجر تا شام در فراز و نشیب صحرا گام می زد. اتصال خط افق با کرانه صحرا، خوشه‌های ستارگان، طلوع و غروب خورشید، بی کرانه زمین و آسمان جرقه‌های پیاپی مکاشفه او و آیه‌های زاینده معرفت او و سلوک وی در طریق لمس و شهود یگانه هستی بودند. پیش از او، ابراهیم مقتدای زمینی پدرانیش نیز از تأملات عقلی به شهود یگانگی رسیده بود.

۱. بلاذری با ارائه گزارشی درباره تنگدستی ابوطالب و گرسنگی مستمر فرزندان او، می نویسد که محمد(ص) در حالی به خانه عمویش منتقل شد که غالب اوقات اهل خانه او به دلیل کمی غذا سیر نمی شدند. پس چون محمد(ص) با ایشان غذا می خورد، آنچه داشتند سیرشان می کرد و آنان را کفایت می نمود. رسول خدا در اکثر صبحها به کنار زمزم می رفت و از آن چشمه آب می نوشید؛ چه بسا که به او صبحانه عرضه می کردند، ولی او می گفت که من سیرم. انساب الاشراف؛ ج ۱، ص ۹۶. حداقل مطلبی که این گزارش می رساند، تنگدستی شدید ابوطالب است و صعوبتی که محمد(ص) و اهل بیت عمویش تحمل می کردند.

محمد(ص) به زودی ارزش سرمایه بزرگی را که پروردگارش، خالق خورشید و ماه و ستارگان غروب‌کننده، در خلوت‌های صحرا و سکوت بادیه به او ارزانی داشته بود، شناخت و آن را چون گوهر جان، در اذکار و تسیحات صبحگاهی و شامگاهی مراقبت کرد و افزایش داد. او نه تنها با یافتن سرمایه استغنا و علو روح در سجاده‌های بادیه، هرگز از فقر و تنگدستی خویش که او را از کودکی به کام صحرای وحشت‌زا برای کودکان، کشانده بود، شکوه و شکایتی نکرد، بلکه در کنار ثروت بزرگی که در عصر رنج یتیمی و تنهایی دوره نوجوانی و جوانی با عنایت الهی به دست آورده بود، همواره فقر را فخر خویش می‌شمرد (الفقر فخری) و هیچ‌گاه نیز حاضر به ترک آن نبود. او تا پایان راه حیات خویش در این طریق فقر حق و استغنا باشکوه از غیر دوست، باقی ماند.

ازدواج با خدیجه

ازدواج سنت تحلف‌ناپذیر و مطلوب حیات آن روزگاران بود و جوانان با رسیدن به سنّ شباب، شایق وصلت با دختری برای تشکیل خانواده بودند. اگر ازدواج محمد(ص) تا ۲۵ سالگی به تأخیر افتاد، شگفت نیست. اگر او سرانجام بر وصلت با زنی بیوه روی آورد باز هم غریب نیست. جوانان برای وصلت با دختری مطلوب به دستمایه‌ای هرچند قلیل و سرپناهی کوچک و سرمایه‌ای برای کابین نیاز دارند.

محمد(ص) نه چنین دستمایه‌ای داشت، نه پدر و مادری حامی خویش و نه عمومی توانمند برای یاری مالی او؛ ابوطالب چنان تنگدست بود که حتی یارای تأمین مخارج فرزندانش را نیز نداشت. اگر چوپانی بنی‌هاشم نیز حاصلی اندک را به کف محمد(ص) می‌گذاشت، آن درآمد قلیل نیز یا صرف یاری زندگی ابوطالب می‌گشت و یا آن اندازه نبود که بهای خرید خانه‌ای کوچک شود، تا چه رسد که تدارک کابین دختری جوان و تکاپوی مخارج زندگی مشترکی را کند.

چون سالهای چشمگیری از تنهایی محمد(ص) سپری شد و پسر عبدالله توانایی تمهید شرایط ازدواج را نیافت، ابوطالب به اندیشه افتاد تا راهی برای یاری برادرزاده خویش پیدا کند. درخواست او از خدیجه برای سپردن سرمایه‌ای جهت تجارت به محمد(ص)، بی‌پاسخ نماند. خدیجه محمد(ص) را همراه میسره غلام خویش به شرط مضاربه در تجارت، به شام فرستاد. سفر تجاری به شام پس از سفر محمد(ص) به یثرب که با درگذشت مادرش خاتمه یافت، دومین فاصله‌ای بود که او از مکه گرفت. پایان

نخستین و آخرین سفر تجاری به شام دستمایه‌ای نه‌چندان قابل توجه برای محمد(ص) بود. او با این سرمایه هنوز نیز امکان مالی تدارک کابین دختری جوان و مخارج زندگی بعدی را نداشت.

راویان واقعه ازدواج محمد(ص) با خدیجه نوشته‌اند که دختر خویند پس از درگذشت شوهرش خواستگارهای فراوان داشت،^۱ اما او که در جستجوی همسری شایسته بود، به درخواست هیچ کدام از آنان که ثروتی نیز در کف داشتند، پاسخ نداد. اگر بعید ندانیم که در محتوای این روایات، علاقه‌هایی به ترسیم تصویری پیراسته از علایق دنیوی از همسر پیامبر دخالت داشته است، می‌توانیم روند واقعی تمایل اولیه خدیجه به همسری با محمد(ص) را صرفاً بر بنیاد تحلیل‌های سوداگرانه او از تواناییها و هوش سرشار محمد(ص) برای افزایش سرمایه تجاری خویش و زندگی در کنار جوانی پاک و وارسته ارزیابی کنیم. خدیجه در اشتیاق ازدواج با محمد(ص)، از او انتظار حمایت از خویشتن و سرمایه‌اش را داشت، اما به زودی در کنار پسر تهیدست عبدالله نه‌تنها دغدغه تجارت و ثروت را وانهاد، بلکه با اعطای تمامی عقل و جاننش به محمد(ص)، سکینه پرواز بیشتر روح محمد(ص) گشت.^۲ خدیجه نه‌تنها پس از وصلت با محمد(ص)، با تقبل تمام مخارج ازدواج، با گذر از سطح شخصیت همسر، به زوایای درخشان روح او

۱. خدیجه قبل از ازدواج با حضرت رسول، دو شوهر اختیار کرده بود، یکی عتیق بن عائد که برای او دختری آورد که مادر محمد بن صیفی مخزومی بود و دیگری ابوهاله هند بن زراره تمیمی که برای او نیز هند بن هند را به دنیا آورد. در این زمینه مختصر اختلافی نیز وجود دارد رجوع کنید به: السیره الحلبیه؛ جلد ۱، ص ۱۴۰ / معارف ابن قتیبه؛ ص ۸۰ / اسد الغابه فی معرفة الصحابه؛ جلد ۱، ص ۴۳۴ / الروض الأنف؛ جلد ۲، ص ۲۳۱-۲۴۶ / دلائل النبوه؛ جلد ۲، ص ۶۸-۷۱ / البدایة و النهایه؛ جلد ۴، ص ۲۹۸.

۲. برای گزارشهای مربوط به شخصیت و سوابق زندگی و ازدواج خدیجه و همسری او با پیامبر، نگاه کنید به: السیره الحلبیه؛ جلد ۱، ص ۱۴۰ / معارف ابن قتیبه؛ ص ۸۰ / الطبقات الکبری؛ جلد ۱، ص ۱۳۳ / اسد الغابه؛ جلد ۱، ص ۴۳۴ / الروض الأنف؛ جلد ۲، ص ۲۳۱-۲۳۲ / سیره ابن اسحاق؛ ص ۸۱-۸۲ / سیره ابن هشام؛ جلد ۱، ص ۱۸۹ / ذهبی، السیره النبویه؛ ص ۶۳-۶۶ / سیره ابن کثیر؛ جلد ۱، ص ۱۳۰ / دلائل النبوه؛ ص ۶۸ / تاریخ یعقوبی؛ جلد ۱، ص ۳۷۵ / تاریخ الطبری؛ جلد ۲، ص ۲۸۰ / نه‌ایة الارب؛ جلد ۱۶، ص ۹۷ / البدء و التاریخ؛ جلد ۳، ص ۱۳۸.

راه یافت و برای همیشه در روشنائیهای روح محمد(ص) خیره و شیفته ماند، بلکه در شعاع مکاشفات همسر، به کشف خویشتن نیز رسید و در مسیر معرفت لاهوت افتاد. به همین دلیل نیز چون محمد(ص) را مردی یافت که نه تنها بر سرمایه او نمی‌افزاید، بلکه دغدغه حفظ دستمایه او را نیز ندارد، با او طریق همراهی پیمود. زید بن حارثه به عنوان هدیه ازدواج خدیجه به محمد(ص)، بی‌درنگ آزاد شد.

این نخستین زخمه‌ای بود که تار و پود مستعد وجود خدیجه را به ارتعاشی هم‌نوا با غوغای درون محمد(ص) سوق داد.

با نفوذ بیشتر پسر عبدالله در سویدای روح همسر خویش، خدیجه در عشق محمد(ص)، به عشقی بزرگ‌تر رسید. او با حصول به همین عشق بود که ۱۵ سال بی‌اعتنایی همسرش به تکاپوهای دنیوی و عزلت‌های طولانی از ساکنان بطحاء را تحمل کرد. در پرتو همین عشق بود که با گشاده‌رویی تمام به خواست محمد(ص) در انتقال علی(ع) از خانه ابوطالب به خانه خویش موافقت کرد تا پاسخی اندک داده باشد به سالها مراقبت ابوطالب از پسر عبدالله؛ در پرتو همین مهر بود که نه تنها افزایش سرمایه‌اش را از طریق محمد(ص) وانهاد، بلکه راه او را برای تحنّهای فزاینده در شبهای متعدد و حتی یک ماه پیایی گشود.^۱ ازدواج، پهنه معراج خدیجه و محمد(ص) شده بود!

شالوده‌های بعثت

جامعه عربی در آستانه بعثت، جامعه‌ای بود عقیم و عاری از هر گونه تکاپو و جوشش در عزیمت به سوی رشد و تکامل. محتوای اندیشه عرب و فرهنگ آن روزگار شبه‌جزیره نیز از قابلیت‌های زایش و خلق باورهای نوین و معارف متعالی تهی بود. به همین دلیل نیز چون قلیل مردانی در حجاز بر بت‌پرستی عصیان کردند و نام حنیف بر خود نهادند، دربارہ آموزه‌های حضرت ابراهیم، در پیش روی خویش، جز سنت‌هایی معدود و باورهایی پیچیده در هاله‌ای از ابهام نیافتند.

با تأمل در مبانی تعالیم پیامبر و محتوای بعثت، به شکلی خیره‌کننده و اعجاب‌آور با افکار، اندیشه‌ها و آموزه‌هایی روبه‌رو می‌شویم که نه در محتوای فرهنگ جاهلی ریشه

۱. دلائل النبوه؛ جلد ۲، ص ۱۳۵.

داشتند و نه هماهنگ و متناسب با هنجارهای عقلی و فرهنگی زمانه بودند. جز توحید و اعتقاد به رستاخیز که در اندیشه جاهلی، عقایدی شگفت‌آور به‌شمار می‌رفتند و تسلیم به آنها با محتوای عقلی عرب ناسازگار بود، تعالیم پیامبر و قرآن در قلمرو رفتارهای فردی و اجتماعی نیز با هنجارهای ریشه‌دار در فرهنگ زمانه، سازگاری و پیوند نداشت.

محمد(ص) پس از بعثت، از قلم و آگاهی، از هدفمندی حیات، از برابری انسانها در خلقت و پیشگاه الهی و یکسانی آنان در پیشگاه حکومت، بطلان و نفی امتیازها و تفاخرات قومی و نژادی، برابری سیاه و سفید، ارزش والای زنان و حقوق قطعی ایشان بر ذمه مردان، قسط و عدل، آزادی و کرامت تهیدستان، برابری انسانی آنان با اشراف و شیوخ و حتی امتیاز ایشان بر بزرگان قوم با سبقت در فضیلت و تقوا و نظایر این ارزشهای ناشناخته در جامعه عربی سخن می‌گفت. چنین پیامها و تعالیمی، نه تنها برای شیوخ و رؤسای قبایل، سنت‌شکنی صریح و آزاردهنده‌ای بود، بلکه با پایگاه انسانی محمد(ص) نیز هماهنگی نداشت. این تعالیم، اگر از زبان کاهنان، قسیسان و احبار و بازرگانان دنیادیده و حتی در صورتی که از زبان حنفاء خارج می‌شد، شاید اعجاب‌آور نمی‌نمود، اما از زبان محمد(ص)، مردی که هیچ پیشینه‌ای در آموختن و تعلیم و تعلم نداشت،^۱ غریب و شگفت‌آور بود.

پژوهشگران احوال و شخصیت و تعالیم محمد(ص)، بعدها با اذعان به همین تعارض محتوای بدیع تعالیم و آموزه‌های محمد(ص) و رهیافت منصفانه به پیشینه تهی از تعالیم پیامبر در دوره حیات پیش از بعثت بود که کوشیدند تا با توصیف پیامبر با عنوان «نابغه»، به زعم خویش، تفسیری هماهنگ و سازگار از واقعیت طبیعت و جایگاه انسانی پیامبر و شگفتی و اعجاب محتوای تعالیم او ارائه کنند. به گمان آنان، محمد(ص) در پرتو استعداد و نبوغ ذاتی خویش بود که قدرت یافت تا از جایگاه مردی معمولی به فرزانه‌ای تاریخ‌ساز تبدیل شود.

بی‌گمان اگر مورخان قادر بودند تا افزون بر تکاپوهای متعصبانه اشراف مکی و دشمنان یهودی محمد(ص)، ردپایی از پیوند او با دانایان و نخبگان و فرزندانگان، یا

۱. اعراب هرگز در درستی این سخن الهی درباره پیامبر تردید نکرده و به تکذیب آن نپرداختند: «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ يَمِينِكُمْ إِذًا لَا زُتَابَ الْمُبِطِلُونَ». تو پیش از آنکه قرآن بخوانی هیچ کتابی نمی‌خواندی و با دست خود خطی نمی‌نگاشتی. اگر می‌توانستی بخوانی و بنویسی، آنگاه اهل باطل [درباره تو] گرفتار شک می‌شدند (عنکبوت / ۴۸).

حداقل، با شاعران حجاز پیدا کنند، تبیین تکوین محتوای بعثت در اندیشه پیامبر با عنایت به نبوغ ذاتی او امری معقول و تفسیری واقع‌بینانه و خردمندانه بود، اما واقعیت آن است که هیچ سندی، هرچند ناچیز نیز نمی‌توان در باب سوابق فراگیری پیامبر در دوره پیش از بعثت یافت. بی‌گمان استعداد های ذاتی نیز عوامل و محرکه‌هایی برای شکوفایی و فضیلت و خلاقیت طلب می‌کنند، اما صرف نظر از عقیم بودن فرهنگ جاهلی، کدام سند و گزارش را می‌توان یافت که کمترین دلالتی داشته باشد از حداقل پیوند محمد(ص) با دانایان زمانه و حوزه‌های اعتقادی و فکری حجاز؟

فرض کنیم که نبوغ ذاتی محمد(ص) آن‌چنان بود که به وی اجازه می‌داد تا بدون آنکه کمترین سابقه‌ای در تحصیل علم و خواندن و نوشتن داشته باشد، از طریق شنیدن افکار و عقاید پیرامون خویش به تنظیم محتوای بعثت و تعالیم خویش توفیق یابد؛ فرض کنیم که استعداد ادبی محمد(ص) چنان بود که بی‌تعلیم قواعد بلاغت، زیباترین سوره‌ها و آیات را بیافریند، اما مگر نه آن است که استعداد بلاغی، بدون رهیافته‌ها و یافته‌های عمیق فرهنگی و عقلی، حداکثر، کلامی زیبا می‌آفریند، بدون محتوا و تهی از معنایی ژرف؟ ملاحظات سبعة که تمامی افتخار عرب در عصر جاهلی را تشکیل می‌داد، بارزترین نمونه این واقعیت است.

چگونه متصور است که افلاطون بدون پیوند با سقراط، مولانا، بدون اتصال با شمس و حافظ، جدا از قرآن، و صرفاً با برخورداری از استعدادهای عقلی و ادبی به نام‌آوران تاریخ بشری تبدیل شده باشند؟

فراموش نکنیم که اعراب و مشرکان مکه و یهودیان حجاز، پیش از هر محقق و پژوهشگری با دغدغه حصول به تبیینی زمینی از آیین پیامبر، جستجوها کردند و هیچ ردپایی از حضور آشکار و پنهان محمد(ص) در مدرسه و مکتبی نیافتند. آنان جداً بر آن بودند تا وی را روزی و روزگاری هرچند کوتاه، در مسند معلمی و در گوشه دیری یا کنیسه‌ای، به زانوی تعلیم نشست، بیابند و آنگاه فریاد بر آرند که ای محمد، تعالیم تو با آسمان پیوندی ندارد و حاصل آموخته‌های توست. مشرکان مکی، نه تنها به گزارشهایی که بعدها درباره گفتگوی کوتاه (و از اساس نادرست) او با بحیرای راهب در سفر به شام جعل شد،^۱ توسل نجستند، بلکه از نشان دادن پیوند محمد(ص) با شاعران نیز ناتوان

۱. بنگرید به بررسی انتقادی داستان ملاقات پیامبر با بحیرا در: زرگری‌نژاد، تاریخ صدر اسلام؛

ماندند؛ تا چه رسد به ارتباط منظم او با کاهنان و قسیسان و فرزنانگان مفروض در سراسر شبه جزیره عربی.

ناکامی جستجوهای وسیع بزرگان مکه درباره معلمان زمینی و بشری محمد(ص) با قصد نشان دادن دروغگویی او، تا به آنجا رسید که روزی به سوابقی کوتاه از لحظات نظاره پیامبر بر بساط آهنگری مردی رومی که به تازگی در مکه ساکن شده بود، دلخوش داشتند و مدعی شدند که محمد(ص) تعالیم شگفت و بی‌بدیل خویش را از آهنگر رومی آموخته است.^۱ کلام وحی به این ادعا پاسخ داد که: چگونه آهنگری رومی که عربی نمی‌داند و هنوز با کلمات اولیه محاوره اعراب آشنا نیست، می‌تواند خالق بلیغ‌ترین و فصیح‌ترین عبارات عربی در اندیشه محمد(ص) باشد؟ ادعای بزرگان قریش چنان سست بود که پس از این پاسخ قرآنی،^۲ آنان با هراس از اتهام سفاهت به خویش توسط عامه مردم، از آن ادعا در گذشتند و دیگر هیچ‌گاه به تکرار آن پرداختند.

با گسترش ابعاد دعوت پیامبر و تأکید آیات الهی بر اینکه پیامبر در سراسر عمر خویش ناخوانا و نانویسا بوده^۳ و سخنان خویش را جز از فرشته وحی نگرفته و عقل و نفس او منشأ تعلیم وی نیست، بزرگان دارالندوه نگران از گرویدن شمار بیشتری از مکیان و مسافران مکه به آن حضرت، در محفل خویش، به قصد گمراه کردن مسافران مکه، و ارائه پاسخی درباره شخصیت محمد(ص)، فرضیه‌های شاعری، کهانت، جنون و ساحری را مطرح کرده و به تبادل نظر درباره آنها پرداختند.

پیشاپیش معلوم بود که محمد(ص) نه شاعر است و نه آیات قرآنی به شعر می‌ماند، و نه هیچ پیوندی میان او با شعرای عرب وجود داشته است؛ پس اعضای مجمع

۱. ابی‌عبدالله بن محمد بن احمد الانصاری، الجامع لاحکام القرآن؛ جلد ۱۰، ص ۱۷۷ /

ابی‌الحسن علی بن احمد الواحدی النیشابوری، اسباب‌النزول؛ ص ۱۹۰.

۲. پاسخ قرآن چنین بود: «وَلَقَدْ نَعَلْمُ أَنْتَهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِّسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» یعنی: می‌دانیم که می‌گویند: این قرآن را بشری به او می‌آموزد. زبان کسی که به او نسبت می‌دهند عجمی است، حال آنکه این زبان عربی روشنی است (نحل / ۱۰۳).

۳. «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآرْتَابِ الْمُبِطِلُونَ» یعنی: تو پیش از قرآن هیچ کتابی را نمی‌خواندی و به دست خویش نمی‌نوشتی. اگر چنان بود، اهل باطل به شک افتاده بودند (العنکبوت / ۴۸).

تهمت، بر آن شدند که از تبیین تعالیم پیامبر بر بنیاد شاعری چشم پوشند تا مضحکه پرسشگران نگردند. برای اعراب پر واضح بود که در سراسر زندگی محمد(ص)، هیچ سابقه‌ای از نزدیکی او با کاهنان نیز وجود ندارد. وانگهی، اشراف مکی می‌دانستند که اعراب، کاهنان و قواعد و تعالیم آنها را می‌شناختند و بی‌درنگ به انکار اتهام کهنات می‌پردازند. سراسر زندگی چهل ساله محمد(ص)، از آزمون و قرار و ثبات اندیشه او حکایت داشت؛ او به امین مکه اشتهار داشت، پس جاهلانه بود که بزرگان دارالندوه، خویشان را با اتهام جنون به محمد(ص) دلخوش کنند. آخرین و عوام‌فریبانه‌ترین اتهام، اتهام ساحری بود. آنان با مشاهده نفوذ خیره‌کننده تعالیم محمد(ص) در سوادای وجود نخستین مؤمنان و اعتقاد راسخ اولین مسلمانان به پیامبری او، اتهام سحر را مطلوب یافتند و بر آن شدند تا رسول خدا را ساحری توانمند در میان ساحران عرب، معرفی کنند.^۱

مجمع دارالندوه با پیشوایی فکری ولید بن مغیره مخزومی^۲ خاتمه یافت،^۳ اما روند پیشرفت دعوت آنان در مکه به زودی نشان داد که اتهام سحر کارساز نبوده و پیام توحید و تعالیم آسمانی محمد(ص)، روز به روز در اعماق اندیشه‌های مردان و زنان مکی ریشه می‌زند و راه خود را برای تسخیر عقول مستعد در سراسر حجاز می‌گشاید.

۱. نگاه کنید به: سیره ابن اسحاق؛ ص ۱۵۰ / سیره ابن هشام؛ جلد ۱، ص ۲۷۰ / الروض الأنف؛ جلد ۳، ص ۶۱ / انساب الاشراف؛ جلد ۱، ص ۱۳۳ / سیره ابن کثیر؛ جلد ۱، ص ۲۴۶ / ذهبی، السیره النبویه؛ ص ۸۹ / نهایة الارب؛ جلد ۱۶، ص ۲۰۳-۲۰۴ / البدایة و النهایة؛ جلد ۳، ص ۶۱.

۲. غالب مفسرین نیز مخاطب قرآن در آیه ۱۰ سورة مزمل را ولید بن مغیره دانسته‌اند. از جمله، بنگرید به: تفسیر طبری؛ جلد ۲۹، ص ۹۶ / تفسیر قرطبی؛ جلد ۱۹، ص ۷۱ / تفسیر کشاف؛ جلد ۵، ص ۷۷ / تفسیر کشف الاسرار؛ جلد ۱۰، ص ۲۸۲ / تفسیر ابن کثیر؛ جلد ۷، ص ۱۵۷.

۳. خداوند در سوره مدثر از تلاش ولید چنین یاد می‌کند: «مرا با او که تنه‌ایش خلق کردم، واگذار. او را ثروتی بسیار دادم و پسرانی در حضورش فراهم شده. و فراگستردم کارهای او را فراگستردنی. پس طمع دارد که آنچه را به او داده‌ام افزونی بخشم. به راستی که او با آیات ما در ستیز است. او را به همین زودی در دوزخ خواهم افکند. او اندیشید و طرحی افکند. کشته باد؛ چگونه به افکندن طرح پرداخت؟ باز هم کشته باد چگونه به افکندن طرح پرداخت؟ آنگاه بنگریست و روی ترش کرد؛ سپس روی ترش کرد و گردن‌فرازی کرد. پس گفت که: [تعالیم تو] جادویی است فرا یافته؛ این سخنان جز گفتار آدمی نیست (مدثر / ۱۱-۲۴).

اعراب کمی بعد این سخن الهی را درباره محمد (ص) تصدیق کردند:

«فَلَا أُفْسِمُ بِالْخُنَّسِ - الْجَوَارِ الْكُنَّسِ - وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ - وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ - إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ. ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ. مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٍ. وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ. وَ لَقَدْ رَأَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ. وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ. وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ. فَأَيْنَ تَذَهَبُونَ. إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ. لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ. وَمَا تَشَاوُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».

«سوگند به اختران گردان که نهان شوند و از نو آیند، و به شب چون روان گردد و به صبحدم آن گاه که نفس برکشد (و کلاله صبح کاذب را نمایان سازد)، که این قرآن سخن فرستاده‌ای گرانقدر است، فرشته نیرومند در پیشگاه خداوند عرش صاحب اختیار مطلق است. هم مطاع و هم امانت‌دار است (که جز به خواست خداوند عرش فرمان ندهد و فرمانش را از جان و دل اطاعت نمایند) و (این) رفیق شما (که ادعای رسالت او را دارد) مجنون نیست. بی‌شک رسول شما و آن رسول آسمانی، در افقی بالاتر (که در دیدگان شما مظهري روشن دارد) باهم دیدار کرده‌اند. رسولتان بر (نشر) دانش غیبی بنخيل نیست و قرآن سخن شیطان مطرود نیست. پس به کجا می‌روید؟ این قرآن فقط یادواره‌ای برای جهانیان است، برای کسی از شما هم که بخواهد در راه راست قدم بگذارد و شما نمی‌خواهید مگر آنکه خدا پروردگار عالمیان خواسته باشد.»^۱

از دعوت پنهانی تا دعوت علنی

دعوت پیامبر از نخستین روزی که از بعثت خویش در خانه خدیجه با همسرش سخن گفت و سپس بر علی (ع) و زید بن حارثه عرضه گشت،^۲ علنی بود و آشکار. روزهای بعد، پیامبر در مسجدالحرام حاضر می‌شد و در فرصتهای مناسب از بعثت و رسالت

۱. تکویر / ۱۵-۲۹.

۲. سیره ابن اسحاق؛ ص ۱۳۷ / سیره ابن هشام؛ جلد ۱، ص ۱۵۷ / ذهبی، السیره النبویه؛ ص ۸۶ / سیره ابن کثیر؛ جلد ۱، ص ۱۰۰ / الطبقات الکبری؛ جلد ۱، ص ۱۰۰ / تاریخ یعقوبی؛ جلد ۱، ص ۳۷۹ / دلائل النبوه؛ جلد ۱، ص ۷۴ / مروج الذهب؛ جلد ۱، ص ۲۷۶-۲۷۸ / التنبیه و الاشراف؛ ص ۱۹۸ / تاریخ الطبری؛ جلد ۲، ص ۱۵۶ / الکامل فی التاریخ؛ جلد ۲، ص ۴۵۸ / صفوة الصفوه؛ جلد ۱، ص ۲۹۷ / الاصابه فی تمیز الصحابه؛ جلد ۲، ص ۵۰۷ / اسد الغابه فی معرفة الصحابه؛ جلد ۴، ص ۱۶ / البدایة و النهایه؛ جلد ۲، ص ۲۶۰ / البدء و التاریخ؛ جلد ۴، ص ۱۴۵-۱۴۶ / السیره الحلبیه؛ جلد ۱، ص ۵۷.

خویش سخن می‌گفت و مردم مکه را به توحید فرا می‌خواند. بزرگان قریش که در این زمان از رویکرد و ماهیت اجتماعی این دعوت بی‌اطلاع بودند، گاه با عبور از کنار پیامبر، سخنان او را به تمسخر گرفته و زمزمه می‌کردند که پسر عبدالله از آسمان سخن می‌گوید.^۱

با گذشت سه سال از دوره دعوت، دوره‌ای که رسول خدا در طی آن جز با مؤمنان به آیین خویش، از پیوند میان توحید و دگرگونی حیات اجتماعی و مناسبات شرک‌آلود سخن نمی‌گفت، سرانجام زمان علنی شدن محتوای اجتماعی و اقتصادی و انسانی پیام فرا رسید. با آغاز دعوت محمد(ص) در این قلمرو و رهیافت بزرگان قریش به تعارض میان تعالیم رسول خدا با بافت و ساخت نظام حاکم بر زندگی اعراب، عصر بی‌اعتنایی و تمسخر و اتهام به محمد(ص)، جای خود را به تلاش وسیع برای بازداشتن پیامبر از تخریب هنجارها و ارزشهای اجتماعی حاکم بر جامعه عربی داد.

تطمیع، نخستین سیاست مشرکان مکه برای همراه کردن محمد(ص) با نظام اشرافی موجود بود. با ناکامی آنان در تطمیع محمد(ص)،^۲ دوره شکنجه مؤمنان عاری از حامیان قبیله‌ای فرا رسید^۳ و آنگاه تلاشی وسیع شکل گرفت برای ایجاد بن‌بست برای دعوت و تلاش فکری مسلمانان در مکه. استمداد قریش از یهودیان و نخستین همراهی و همدلی علمای یهود با اشراف مشرک مکه، در شرایط گسترش گرایش مکیان به اسلام و درماندگی اشراف مشرک مکه از مقابله اعتقادی با پیامبر، آنان را به اندیشه استمداد از یهودیان یثرب افکند. برای یهودیان یثرب که آیینی با منشأ آسمانی و

۱. تاریخ یعقوبی؛ جلد ۱، ص ۳۷۹.

۲. برای آگاهی از پیشنهادها و اشراف قریش با اعزام عتبه بن ربیع به سوی پیامبر بنگرید به: سیره ابن هشام؛ جلد ۱، ص ۲۹۳. سهیلی، ذهبی، ابن سعد، بیهقی و ابن عساکر نیز در آثار خود، به همین گزارش ابن اسحاق اعتماد کرده و آن را نقل کرده‌اند.

۳. برای شکنجه‌های قریش درباره یاران رسول خدا، نگاه کنید به: الطبقات الکبری؛ جلد ۳، ص ۱۶۴، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۲ و ۲۴۶ / سیره ابن هشام؛ جلد ۱، ص ۳۱۸ / انساب الاشراف؛ جلد ۱، ص ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۶، ۹۰۱ و جلد ۳، ص ۱۹۳ و ۸۹۷ / الروض الأنف؛ جلد ۳، ص ۱۹۹-۲۰۲ / اسد الغابه؛ جلد ۱، ص ۲۰۷ و جلد ۲، ص ۹۸ و جلد ۳، ص ۳۰ و جلد ۵، ص ۲۷۴ / الاصابه فی معرفة الصحابه؛ جلد ۲، ص ۱۹۵، ۲۵۶، ۸۹۸، ۸۹۹ / الکامل فی التاریخ؛ جلد ۲، ص ۶۸-۶۹.

بنیانهای توحیدی داشتند، هیچ ابهامی وجود نداشت که تعالیم پیامبر به محتوای تورات و عقاید و تعالیم حضرت موسی بسی نزدیک است و باورهای مشرکین، هیچ قرابت و سنخیتی با آموزه‌های موسی (ع) ندارد. علی‌رغم وضوح این معنا، مشرکین در شرایطی برای استمداد و مشاوره فکری نماینده‌ای را به یثرب فرستادند، که اگر نه آگاهی‌هایی تفصیلی، لااقل اخباری اجمالی از مخالفت یهودیان با پیامبر و همراهی ایشان با مشرکین مکه در اختیار داشتند.

اگرچه در کم و کیف اخبار مربوط به عزیمت نضر بن حارث به یثرب، جای تأمل و تردید بسیار وجود دارد، همچنین درست است که گزارشهای مربوط به چگونگی واکنش پیامبر در برابر پرسشهای طرح شده از سوی علمای یهود برای جویا شدن پاسخ آنها توسط رسول خدا نیز شایسته مذاقه و نقادیهای جدی است،^۱ اما با فرض صحت کلیت ماجرای مأموریت نضر بن حارث، قدر مسلم آن است که علمای یهودی یثرب، بدون کمترین دلالت مکیان بر تأمل دربارهٔ بت‌پرستی و باورهای شرک‌آمیز خویش، با گمان بر ناتوانی پیامبر اسلام از ارائه پاسخهای شایسته و معقول به آن پرسشها، به همراهی با سیاست اشراف قریش مبادرت ورزیده، پرسشهایی را برای جویا شدن جواب آنها از پیامبر در اختیار نضر بن حارث قرار دادند.^۲ به خلاف امید و انتظار یهودیان یثرب و اشراف قریش، پیامبر با تکیه بر آیات الهی به پرسشهای علمای یهود دربارهٔ اصحاب کهف، ذوالقرنین و روح پاسخ داد و بار دیگر مشرکین مکی را در متوقف ساختن روند دعوت خویش، با بن‌بست و ناکامی روبه‌رو کرد.

تشدید شکنجه و آزار مسلمانان بی‌پناه مکی

در سالهای نخست دعوت پیامبر در اسلام، ترکیب قومی مسلمانان دوگانه بود. شماری از صحابه پیامبر را افرادی از اعضای خاندانها و تیره‌های مختلف قریش تشکیل می‌دادند و شماری دیگر را مسلمانان ساکن مکه، اما غیر قریشی و وابسته قبیله‌ای ایشان. این

۱. برای بررسی و نقد آنها بنگرید به: زرگری‌نژاد، تاریخ صدر اسلام؛ ص ۲۶۱-۲۶۵.

۲. سیره ابن هشام؛ جلد ۱، ص ۳۰۸ / ذهبی، السیره النبویه؛ ص ۲۱۲ / دلائل النبوه؛ جلد ۱، ص ۲۷۰ / سیره ابن کثیر؛ جلد ۱، ص ۲۳۷ / السیره الحلبیه؛ جلد ۱، ص ۳۱۱.

وابستگی یا بر بنیاد حلف حاصل شده بود، یا موالات و یا مالکیت، یعنی همان بردگی در عمل.

مسلمانان دسته نخست، گرچه از سوی وابستگان عشیره‌ای خویش تحت فشار و گاه آزار قرار می‌گرفتند، اما در سنت عربی آن روز، احدی از ساکنان مکه، حقی بر ایداء و آزار ایشان نداشت. در اندیشه قومی آن روز، فرد در مجموعه عشیره و طایفه خویش مستحیل بود؛ تا جایی که اهانت به هر عضو، اهانت به مجموعه عشیره تفسیر می‌گردید. بدیهی است که مصونیت حاصل از این سنت، به همان اندازه که دست تعرض اعضای برون عشیره‌ای بر مسلمانان وابسته خونی به شاخه‌های مختلف قریش را مسدود می‌ساخت و حیات و زندگی بی‌خطر ایشان را تضمین می‌کرد، راه تعرض به دسته دوم مسلمانان را، که هیچ پناه و حامی خاصی جز عشیره خویش نداشتند، باز می‌گذاشت. افزون بر این دسته از مسلمانان که سنت عربی اجازه هر گونه مجازات ایشان را می‌داد، بردگان مسلمان نیز هیچ گونه حامی و پناهی برای دفاع از خویش و اعتراض به انواع آزارها و شکنجه‌هایی که درباره آنان اعمال می‌شد، نداشتند.

اگر لمس رنجهای این بخش از مسلمانان، در پس قرنهای متمادی نامیسر باشد، اما با کمی تأمل عقلانی و عاطفی، شاید بتوان به حدودی از ادراک شرایط صعب و سخت مسلمانانی چون یاسر و سمیه و عمار و بلال و صهیب نایل شد. اینان به راستی حماسه‌های مقاومت آفریدند؛ آن‌هم در شرایطی که عقل حسابگر، هیچ‌گونه افق روشنی را در پیش روی آنان قرار نمی‌داد و هیچ نشانی از طلوع نزدیک صبح روشن به چشم نمی‌خورد.

بی‌گمان رنج پیامبر از عذابی که خود این اصحاب متحمل می‌شدند، کمتر نبود. محمد(ص) پیشوایی بود که شراره توحید را به جان ایشان افکنده بود، اما درست در شرایطی که صمیمی‌ترین یارانش در زیر شلاقهای اشراف مکه فریاد بر می‌آوردند و لب از تکرار «احد» فرو نمی‌بستند،^۱ از یاری عملی آنان ناتوان بود. راویان سخنان رسول خدا روایت کرده‌اند که او فرموده است که: «هیچ پیامبری به اندازه من آزار ندیده است».

۱. برای گزارش شکنجه‌های امیه بن خلف علیه بلال برای واداشتن او به انکار احد، بنگرید به: سیره ابن اسحاق؛ ص ۱۸۹-۱۹۱ / الطبقات الکبری؛ جلد ۳، ص ۲۳۲ / اسد الغابه؛ جلد ۱، ص ۲۰۷ / سیره ابن هشام؛ جلد ۱، ص ۳۱۷-۳۱۸ / انساب الاشراف؛ جلد ۱، ص ۱۸۴ / الروض الأنف؛ جلد ۳، ص ۱۹۹.

شاید بتوان گفت که رنج مشاهده شکنجه‌های طاقت‌فرسا بر تن و جان نخستین زوج پاک‌باخته‌ی تعالیم او، یعنی یاسر و سمیه و عذاب تحمل فریادهای بلال در زیر شلاقهای امیه، بخشی از رنج گسترده پیامبر بود.

هجرت به حبشه، مبانی و هدفها

غالب مورخان و سیره‌نویسان، میان گسترش آزارها و شکنجه‌های اشراف مشرک علیه مسلمانان بی‌بهره از حمایت قبیله‌ای، با حادثه مهاجرت اولیه و ثانویه جمعی از مسلمانان به حبشه، پیوند مستقیمی یافته و نوشته‌اند که پیامبر اسلام با ملاحظه عذاب فزاینده مسلمانان بی‌پناه، به آنان دستور داد تا روانه حبشه شده و با برخورداری از انصاف و عدالت نجاشی، در آن کشور آرام گیرند.^۱ با کمترین تأمل در باب گزارشهای مربوط به دو مهاجرت مسلمانان و دقت در ترکیب قومی و قبیله‌ای مهاجران، به وضوح می‌توان به بطلان تبیین پیوند میان آزار مسلمانان بی‌پناه با سیاست پیامبر در اعزام دو دسته از مسلمانان به حبشه نایل شد. بنا به روایت قدیم‌ترین سیره‌نویسان، در مهاجرت نخست که در رجب سال پنجم انجام شد، مجموعه مهاجران مرکب از یازده مرد و چهار زن بودند.^۲ در میان اینان هیچ نام و نشانی از مسلمانانی که در مکه تحت عذاب و شکنجه قرار داشتند، به چشم نمی‌خورد.^۳

۱. نوشته ابن اسحاق در باب تبیین مهاجرت به حبشه، بدون هیچ‌گونه نقادی در تمام آثار و منابع بعدی راه یافته است. او درباره علت مهاجرت به حبشه نوشته است که: «... چون رسول خدا ملاحظه کرد که اصحابش گرفتار بلا و سختی شده‌اند و او نمی‌تواند قوم خویش را از آزار و شکنجه ایشان باز دارد، به آنان دستور داد تا به حبشه هجرت کنند...» سیره ابن اسحاق؛ ص ۱۷۴ / سیره ابن هشام؛ جلد ۱، ص ۳۲۱.

۲. درباره تعداد مهاجران مرحله نخست، اختلافاتی وجود دارد. بنگرید به: سیره ابن اسحاق، ص ۱۷۴ / سیره ابن هشام؛ جلد ۱، ص ۳۲۱ / تاریخ یعقوبی؛ جلد ۱، ص ۳۸۵ / الطبقات الکبری؛ جلد ۱، ص ۲۰۴ / الروض الأنف؛ جلد ۳، ص ۲۰۳ / ابن کثیر، السیره النبویه؛ جلد ۱، ص ۳۵۱-۳۵۲ / ذهبی، السیره النبویه؛ ص ۱۸۴ / السیره الحلبیه؛ جلد ۱، ص ۳۲۳-۳۲۵ / تاریخ الطبری؛ جلد ۲، ص ۳۴۱ / الکامل فی التاریخ؛ جلد ۲، ص ۷۶-۷۸.

۳. جدول مشخصات مهاجران نوبت اول و دوم، جدولی گویاست درباره نادرستی حضور مسلمانان بی‌پناه در میان مهاجران و ترکیب آن مهاجران از مسلمانان برخوردار از حمایت قبیله‌ای در مکه.

همان سیره‌نویسان تصریح کرده‌اند که اولین مهاجران، کوتاه‌زمانی پس از رسیدن به حبشه با شنیدن شایعهٔ مسلمان شدن بزرگان مکه، با شتاب بازگشتند، اما چون در شوال همان سال به نزدیک مکه رسیدند، از نادرستی اخبار واصله، آگاهی یافته و با ندامت از بازگشت خویش، همه آنان، جز عبدالله بن مسعود، که بی‌درنگ به حبشه مراجعت کرد، با استفاده از سنت جوار وارد مکه شدند^۱ و کمی بعد، همراه مهاجران مرحلهٔ دوم رهسپار حبشه گشتند. دومین دسته از مهاجران نیز که در سال ششم رهسپار حبشه شدند، عبارت بودند از ۸۳ مرد و ۱۸ زن که رهبری ایشان را جعفر بن ابیطالب به عهده داشت.^۲ با واری نام و نشان مجموعه دوم مهاجرین به حبشه نیز می‌توان دریافت که در میان آنان هم، احدی از مسلمانانی که در مکه تحت شکنجه قرار داشتند، به چشم نمی‌خورد. به عبارت روشن‌تر، اعضای هیئت مهاجران مرحله دوم نیز افرادی بودند وابسته به مهم‌ترین شاخه‌ها و تیره‌های قریش و سخت تحت حمایت بزرگان عشیره و طایفهٔ خویش.

با اذعان به این واقعیات و به خلاف نوشته‌های سیره‌نویسان، جای هیچ‌گونه شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که میان مهاجرت مسلمانان به حبشه با مسئله شکنجه و آزار مسلمانان بی‌پناه مکی هیچ‌گونه پیوندی وجود نداشته و این مهاجرتها با نیت و اهداف معینی غیر از نجات مسلمانان بی‌پناه و تحت شکنجه مکیان برنامه‌ریزی شده است. قدر مسلم آن است که پیامبر بر اراده قطعی اشراف قریش بر کندن ریشه اسلام و مسلمانان از مکه وقوف داشت. تنها فرصتی مناسب لازم بود تا مشرکان مکی اندیشهٔ خویش را به مرحله اجرا گذارند. بی‌گمان اگر چنین فرضی، محتمل بود و پیامبر نیز از آن آگاهی داشت، معقول نبود تا پیشوای مسلمانان، بی‌هیچ تدبیری برای یافتن

۱. الطبقات الکبری؛ جلد ۱، ص ۲۰۵ / سیره ابن هشام؛ جلد ۱، ص ۳۲۷ / تاریخ الطبری؛ جلد ۲، ص ۳۴۱ / الکامل فی التاریخ؛ جلد ۲، ص ۷۶.
 ۲. برای گزارشهای مربوط به مهاجرت و شمار آنان و مسائل آنان در حبشه، بنگرید به: الطبقات الکبری؛ جلد ۱، ص ۲۱۰ / سیره ابن هشام؛ جلد ۱، ص ۳۲۱ / الروض الأنف؛ جلد ۳، ص ۲۲۲ / ذهبی، السیره النبویه؛ ص ۱۸۵ / دلائل النبوه؛ جلد ۲، ص ۲۷۴ / السیره حلبیه؛ جلد ۱، ص ۳۳۸ / انساب الاشراف؛ جلد ۱، ص ۱۹۱ / سیره ابن کثیر؛ جلد ۱، ص ۲۵۲ / صفوة الصفوه؛ جلد ۱، ص ۵۸.

پایگاهی در خارج مکه، دست بر روی دست گذارد و منتظر رسیدن فرصت مطلوب برای قریش باشد.

با منتفی بودن صحت مبانی مهاجرت مهاجران به حبشه در گزارشهای سیره‌نویسان، طبعاً فرض معقول آن است که بگوییم رسول خدا با عنایت به برنامه قریش در خاموش کردن پیام اسلام در مکه با قتل آن حضرت و مسلمانان مقاوم، در اندیشه افتاده است تا به مطالعه‌ای سنجیده برای یافتن پایگاهی در خارج شبه‌جزیره مبادرت کند. به همین دلیل نیز معدودی از یاران خویش را روانه حبشه کرده است تا آنان با اقامتی کوتاه در آنجا، شرایط حبشه را برای اعزام جمعی بیشتر به آن کشور بررسی کنند و احیاناً به واریسی دقیق اطلاعاتی که پیش از آن به پیامبر رسیده بود، بپردازند. معقول‌ترین دلیل برای کوتاه بودن سفر گروه اول مهاجران نیز همین امر بوده است، نه افسانه بی‌اساس غرانیق.^۱

بدیهی است که قریش در هنگام مهاجرت نخستین گروه مهاجر به حبشه، از سیاست پیامبر در تعیین پایگاهی در خارج شبه‌جزیره بی‌اطلاع ماند، اما درست هنگامی که با عزیمت دسته دوم مهاجرین که وظیفه توقف طولانی در حبشه را داشتند، روبه‌رو شد و به اهداف پیامبر واقف گردید، نمایندگان خویش را به مأموریتی ناموفق برای بازگرداندن مسلمانان و حمایت از تکوین پایگاه حبشه اعزام داشت. شایان ذکر است که در تمام این دوران، آن دسته از مسلمانانی که سیره‌نویسان طراحی سیاست هجرت به حبشه را با وضعیت آنان تبیین کرده‌اند، یعنی مسلمانان بی‌پناه مکی، خالصانه و مؤمنانه در مکه باقی ماندند و با تحمل شکنجه‌های مستمر و فزاینده بر وفاداری خویش به آیین پیامبر و یقین بر صحت تعالیم رسول خدا پای فشردند. بدون مقاومت این مؤمنان، بی‌گمان روند حیات اسلام در مکه بسی زودتر آسیب می‌دید.

سه سال صبوری اعتقادی و تعصب عشیره‌ای در شعب ایطالب

ماجرای انتقال خردمندان و سنجیده مسلمانان و غیر مسلمانان بنی‌هاشم به شعب

۱. برای گزارشهای مربوط به این افسانه بی‌بنیاد، نگاه کنید به: الطبقات الکبری؛ جلد ۱، ص ۲۰۵ / تاریخ الطبری؛ جلد ۲، ص ۳۴۱ / دلائل النبوه؛ جلد ۲، ص ۶۲ / ذهبی، السیره النبویه؛ ص ۱۸۶.

ابطال، آن هم پس از صدور اعلامیه و قرارنامه قریش درباره تحریم مناسبات اقتصادی و اجتماعی با بنی هاشم تا زمان عدول ایشان از حمایت پیامبر، از رخدادهای قابل تأمل در تاریخ اسلام است. این ماجرا همچنین، حاوی نکاتی مهم است درباره دلایل بعثت پیامبر در مکه و نقش ساخت و سنن عشیره‌ای در تداوم دعوت رسول خدا در درون جامعه‌ای که اکثریت آن، عنادی عمیق با اسلام و دستانی بسته برای برکندن ریشه حیات حضرت رسول (ص) داشتند.

پس از صدور قرارنامه مشهور قریش که به روایتی کم‌اعتبار، در کعبه آویخته شد و به روایتی دیگر، در صندوقی قرار گرفت تا محفوظ بماند، به پیشنهاد ابوطالب و طبعاً با رایزنی قطعی با پیامبر، همه افراد بنی هاشم، اعم از مسلمانان و مشرکان ایشان، روانه شعب ابطال شدند. آنان به مدت سه سال و تا هنگامی که قریش تسلیم مقاومت برنامه‌ریزی شده و هشیارانه پیامبر شدند، در آنجا استقرار یافتند و کمترین تزلزل نشان ندادند. همراهی مسلمانان بنی هاشم و سه سال مقاومت شگفت‌آور آنان در شرایط بسیار تلخ، هراس‌انگیز و توأم با گرسنگی و فشارهای روانی، با عنایت به ایمان آنان به اسلام، امری غریب نبود، اما همراهی تمام غیر مسلمانان بنی هاشم (جز ابولهب و همسرش)، با پیامبر، خاصه مبانی صبر و مقاومت ایشان در تحمل تمام آن ناگواریهای سه‌ساله، محتاج تبیین و تعلیل دقیق است؛ خاصه آنکه حصول به مبانی همراهی و حمایت این دسته از بنی هاشم با مسلمانان، درحقیقت حصول به شالوده‌هایی از انتخاب حجاز و مکه به عنوان جغرافیای اولیه بعثت و نزول وحی نیز خواهد بود.

در تبیین روان‌شناختی اجتماعی جوامع سنتی و تفاوت آن جوامع با جوامع مدنی، نخستین شاخصه تفاوت این دو جامعه با یکدیگر، ماهیت و مبانی همبستگی خودآگاه و یا ناخودآگاه پیوستگی و تعلق و عصبیت گروهی است. در جوامع سنتی، گرچه در تحلیل اولیه، شالوده عصبیت خاندانی، قومی، طایفه‌ای و قبیله‌ای با پیوستگیهای خونی و تعلقات عاطفی تبیین می‌گردد، اما بی‌گمان در اعماق چنین عصبیتی که سطح بیرونی و ظاهری آن، همبستگی نسبی یا حسبی است، درکی روشن و یا گاه پنهان و مندمج در چهارچوب عواطف، از حب به ذات و نگرانی از تهدید هستی فردی وجود دارد. این هستی در جوامع بدوی، یعنی جوامعی که همواره از انگیزه‌هایی کافی برای تعرض به بیگانه و عناصر بیرون از قلمرو و عصبیت قومی خویش برخوردارند، تنها در صورتی موجب امنیت لازم برای بقا و استمرار حیات می‌گردد که

در بافت به هم تنیده‌ای از حمایت متقابل، سازمان یافته و در تار و پود تعصب خونی و نسبی، به خودی خود عامل امنیت یکایک اعضای همبسته با خویش شود.

به اعتقاد ما عنصر اساسی حمایت غیر مسلمانان بنی‌هاشم از پیامبر و مقاومت بسیار کارساز ایشان در برابر خواست بزرگان غیر هاشمی قریش را باید در همین شالوده همبستگی عشیره‌ای و ادراک خودآگاه یا ناخودآگاه از پیوند حیات و استمرار بقای جمعی ایشان و گره‌خوردگی سرنوشت تمام بنی‌هاشم با یکدیگر جستجو کرد. بی‌گمان با عنایت به همین عنصر حمایت بنی‌هاشم از پیامبر در مقابل تهدید جان او و اقتدار خاندان بنی‌هاشم در این زمان در مکه بود که مکه مهبط وی قرار گرفت و رسول خدا در درون بافت ویژه قومی آن مبعوث گردید.

قدری نیز تأمل کنیم درباره هدفهای پیامبر در باب انتقال بنی‌هاشم از مکه به شعب ابیطالب. واقعیت آن است که مستندات تاریخی درباره ماجرای تنظیم قرارنامه قریش علیه بنی‌هاشم، غالباً از محتوا و اهداف آن قرارنامه حکایت می‌کنند، نه از اقدام قریش در اخراج بنی‌هاشم از مکه و راندن ایشان به شعب. بر این اساس، طبعاً جای این پرسش وجود دارد که پیامبر با کدام اندیشه و بر بنیاد چه تدبیر و سیاستی، بنی‌هاشم را از مکه به شعب منتقل کرد؛ یا اینکه بنی‌هاشم با کدام دلیل تن به این درخواست رسول خدا دادند. با وقوف به این مطلب که ابوطالب، شیخ مَطاع و با فضیلت بنی‌هاشم، در عزیمت به شعب و ترک مکه، پیشگام تمامی اعضای خاندان خویش بود، بنابراین با عنایت به همان عنصر اتصال و همبستگی اعضای خاندانهای سنتی با یکدیگر، خاصه با شیخ و پیشوای خویش، پاسخ آخرین پرسش از میان سؤالات بالا روشن خواهد بود و طبعاً نیازی به تفصیل درباره آن نیست. اما بدیهی است که باید برای پرسشهای اولیه، پاسخهای شایسته و خردپسندی یافت. برای پرهیز از تطویل کلام، اصول سیاست پیامبر در عزیمت به شعب را در قالب محورهای زیر ارائه می‌کنیم:

۱. تشدید همبستگی عاطفی و اعتقادی میان مسلمانان و غیر مسلمانان بنی‌هاشم؛
۲. ایجاد زمینه‌های دائمی پیوند میان مسلمانان با مشرکین بنی‌هاشم و آشنا کردن فزون‌تر آنان با اسلام؛
۳. فراهم آوردن شرایط تجربه و مقدمات تأسیس جامعه‌ای مستقل در جغرافیایی متمایز از مکه؛

۴. ممانعت از تأثیر فشارهای روانی قریش و خویشاوندان نسبی بنی‌هاشم بر آنان و بروز تردید در مقاومت و ایستادگی؛
۵. هموار ساختن شرایط مراقبت دائمی از جان پیامبر؛
۶. برقراری پیوند و شرایط گفتگو و تبلیغ برای کاروانها و مسافران در حال رفت و آمد به مکه؛
۷. ایجاد فضای تبلیغاتی شدید در میان ساکنان حجاز علیه اشراف مکه به دلیل ستم بر خویشاوندان هاشمی خویش؛
۸. یاری به رشد تردیدها و تأملهای مردم عادی مکه نسبت به اسلام و حقانیت عقاید مسلمانان و ایجاد شکاف فکری میان آنان و اشراف مکی.
- سه یا به قولی چهار سال مقاومت اعجاب‌آور بنی‌هاشم و بنی‌مطلب در شعب ابطالب، آن هم در حالی که جملگی ایشان تحت شدیدترین آزارها و گرسنگی همیشگی قرار داشتند و گاه روزهای متمادی غذای کافی برای سیر کردن فرزندان و کودکان خویش به دست نمی‌آوردند، سرانجام شکست سیاست اشراف قریش را به دنبال آورد.
- دربارهٔ چگونگی خاتمه محاصره اقتصادی و اجتماعی مسلمانان، چنان که اشاره شد، دو روایت در دست داریم: ^۱ نخست، روایت مشهور جویده شدن پیمان‌نامه توسط موریانه که به گمان ما به دلیل گرایش ذهنی تنظیم‌کنندگان آن به تواناییهای اعجاز و غیبگویی پیامبر مقبولیت یافته؛ دوم، روایتی که از بروز شکاف میان بزرگان مکه در ادامه سیاست خویش علیه بنی‌هاشم حکایت دارد.
- روایت نخست، تلویحاً از علاقه و تلاش پیامبر و ابوطالب برای نرم کردن قریش حکایت می‌کند، حال آنکه روایت دوم، ناظر بر اعتقاد گروهی از بزرگان مکه به رهبری

۱. سیره ابن هشام؛ جلد ۱، ص ۳۵۰ / الروض الأنف؛ جلد ۳، ص ۲۸۲ / تاریخ یعقوبی؛ جلد ۱، ص ۳۸۹ / السیره الحلبیه؛ جلد ۱، ص ۳۴۴ / تاریخ الطبری؛ جلد ۲، ص ۳۳۶ / الطبقات الکبری؛ جلد ۱، ص ۲۰۸-۲۱۰ / ذهبی، السیره النبویه؛ ص ۲۲۱-۲۲۴ / سیره ابن کثیر؛ جلد ۱، ص ۲۸۰ / دلائل النبوه؛ جلد ۲، ص ۳۴۰ / تاریخ الطبری؛ جلد ۲، ص ۳۴۳ / الکامل فی التاریخ؛ جلد ۲، ص ۸۷-۹۰ / تاریخ ابن خلدون؛ جلد ۲، ص ۱۰ / البدایة و النهایة؛ جلد ۳، ص ۱۲۳.

ابوالبختری هشام بود، مبنی بر آنکه ادامه حضور بنی هاشم در شعب به زیان مشرکین و به نفع مسلمانان خواهد بود. به همین دلیل به نظر ابوالبختری و همفکرانش، لازم بود تا هر چه زودتر پایگاه تبلیغاتی وسیع مسلمانان در میان بدنه جامعه مکی و اعراب حجاز، برچیده شود و بنی هاشم به خانه‌های خویش انتقال یابند.

بی‌گمان اگر درست باشد که پیامبر و ابوطالب پس از مواجه شدن با قرارنامه قریش، با برنامه‌ریزی سنجیده، بنی هاشم را به شعب منتقل کردند تا با این اقدام به هدفهای عدیده‌ای نایل شوند، بنابراین باید علاقه ابوالبختری و همفکرانش را به خاتمه یافتن حضور بنی هاشم در شعب، ناشی از پیروزی سیاست پیامبر و شکست برنامه ابوجهل شمرد. پس به عکس روایت مربوط به جویده شدن صحیفه که ضمن تأکید به برخورداری پیامبر از امور غیبی، تلویحاً از علاقه جدی و تلاش آن حضرت بر خاتمه حضور در شعب حکایت دارد، روایت نخست، این معنا را القا می‌کند که رسول خدا برای اتمام شرایطی که به زیان قریش تمام شده بود، تلاش خاصی به کار نمی‌گرفت.^۱

درگذشت ابوطالب، رکود دعوت در مکه

کوتاه‌زمانی پس از پایان موفقیت‌آمیز محاصره بنی هاشم توسط اشراف مکی و مراجعت پیامبر و یارانش به مکه و چند روز قبل از آنکه خدیجه یار دیرین پیامبر چشم از جهان فرو بندد، ابوطالب شیخ صاحب نفوذ، مقتدر و حامی بی‌چون و چرای پیامبر نیز در کام مرگ قرار گرفت.^۲

احترام و اعتبار منحصر به فرد ابوطالب در میان بنی هاشم و بنی مطلب و

۱. برای بررسی تفصیلی ما از ماجرای شعب ابیطالب بنگرید به: تاریخ صدر اسلام، حماسه مقاومت در شعب ابیطالب، ص ۲۷۹-۲۹۳.

۲. سیره ابن اسحاق؛ ص ۲۳۶ / سیره ابن هشام؛ جلد ۱، ص ۴۱۵ / الطبقات الکبری؛ جلد ۱، ص ۲۱۱ / ذهبی، السیره النبویه؛ ص ۲۲۹ / تاریخ یعقوبی؛ جلد ۱، ص ۳۹۳ / الروض الانف؛ جلد ۴، ص ۲۶ / سیره ابن کثیر؛ جلد ۱، ص ۳۰۷ / السیره الحلبیه؛ جلد ۱، ص ۳۴۶ / دلائل النبوه؛ جلد ۲، ص ۳۴۰ / تاریخ الطبری؛ جلد ۲، ص ۳۴۳ / الکامل فی التاریخ؛ جلد ۲، ص ۹۱-۹۰ / تاریخ ابن خلدون؛ جلد ۲، ص ۱۰ / البدایة و النهایه؛ جلد ۳، ص ۱۲۲.

هم‌پیمانان مکی ایشان، عامل اصلی سلامت جان پیامبر و آزادی عمل ایشان در مکه بود. با درگذشت ابوطالب و در شرایطی که عموهای دیگر پیامبر، چون عباس و حمزه، اعتبار و نفوذ منحصر به فرد ابوطالب را در میان تمام فرزندان هاشم نداشتند و ابولهب نیز با اتخاذ سیاست دشمنی با رسول خدا، مانع یکپارچگی و وحدت عمل بنی‌هاشم شده بود، شرایط پیشین برای بسته بودن دست اشراف مکی علیه جان پیامبر از میان رفت و در همان حال، گسترش فضای نگرانی و رعب، پیشرفت دعوت در میان مکیان را با رکود و بن‌بست روبه‌رو ساخت.

در این شرایط خاص، رسول خدا بر آن شد تا با خروج از مکه و عزیمت به طائف، دعوت خویش را به مردمانی دور از دسترسی مستقیم قریش عرضه کند. اگر از سطح و رویه قابل نقد روایات مربوط به سفر پیامبر به طائف بگذریم، می‌توانیم در پرتو جمع‌بندی و تعقل در باب محتوای آنها، نتیجه بگیریم که در ابتدای ورود رسول خدا به طائف، تعدادی از مردم این شهر با آگاهی از دعوت پیامبر و ستیز و عناد قریش با ایشان، از آن حضرت استقبال کردند و فضای لازم را برای شنیدن تعالیم رسول خدا و گرایش به اسلام فراهم کردند، اما کوتاه‌زمانی بعد، به مخالفت با ادامه حضور آن حضرت در طائف مبادرت ورزیده و با تحریک عوام و کودکان، رسول خدا را ناگزیر کردند تا در زیر فشار تهدید و سنگ‌اندازی سفیهان و کودکان آن شهر را ترک کند.

اگر اقبال اولیه مردم طائف نسبت به پیامبر درست باشد که جملگی منابع تاریخی از آن حکایت دارند، همچنین در صورتی که گزارشهای مربوط به همراهی تعدادی از مردم طائف با سیاست عرضه اسلام به ایشان صحت داشته باشد، که این معنی نیز در اسناد تاریخی انعکاس انکارناپذیری دارند،^۱ طبعاً باید نتیجه گرفت که آنچه باعث شد تا مردم طائف، علی‌رغم اقبال اولیه به ستیز و مخالفت تندی علیه رسول خدا مبادرت کنند، دخالت عنصر خارجی یعنی تهدیدها و اقدامهای اشراف مکی بوده است. به

۱. الطبقات الکبری؛ جلد ۱، ص ۲۱۰-۲۱۲ / سیره ابن هشام؛ جلد ۲، ص ۴۱۹-۴۲۱ / الروض الأنف؛ جلد ۴، ص ۲۳ / تاریخ یعقوبی؛ جلد ۱، ص ۳۹۵ / سیره ابن کثیر؛ جلد ۱، ص ۳۲۱ / ذهبی، السیره النبویه، ص ۲۸۲ / تاریخ الطبری؛ جلد ۲، ص ۳۴۶ / الکامل فی التاریخ؛ جلد ۲، ص ۹۱-۹۲ / البدایة و النهایة؛ جلد ۳، ص ۱۳۶-۱۳۷ / السیره الحلبیه؛ جلد ۱، ص ۳۵۳-۳۵۵ / الاصابه فی تمیز الصحابه؛ جلد ۱، ص ۳۰۷ و جلد ۲، ص ۴۳۲ و جلد ۳، ص ۴۱۲.

عبارت روشن تر، با جمع بندی اطلاعات موجود، می توان به این نتیجه رسید که قریش پس از شنیدن اخبار همراهی اولیه مردم طائف با رسول خدا، نگران از تثبیت موقعیت آن حضرت در آن شهر، اقدامهایی جدی را برای واداشتن بزرگان طائف به عکس العمل در برابر رسول خدا انجام دادند. همین سیاست نیز باعث شد تا اشراف طائف که پیوندهای وثیقی با اشراف مکه داشتند، به اخراج پیامبر از طائف مبادرت ورزند.

هجرت استراتژی نجات دعوت از بن بست

پیامبر پس از مراجعت از طائف، هیچ گونه امنیتی در زادگاه خویش نداشت. استفاده آن حضرت از جوار مُطعم بن عدی،^۱ برای ورود به مکه و امنیت جانی در آنجا، حکایت از آن دارد که چگونه پس از درگذشت ابوطالب، بنی هاشم اقتدار خویش را برای دفاع یکپارچه از برجسته ترین عضو خاندانی خویش از دست داده و قریش نسبت به ایشان جسور شده بودند. رسول خدا اندکی پس از مراجعت از طائف تلاشی را برای دعوت بادیه نشینان پیرامون مکه آغاز کرد، اما این کوشش نیز واقعیت بن بست دعوت در مکه و اطراف آن را آشکارتر ساخت. از میان بادیه نشینان مذکور، تنها «بحیره بن فراس» شیخی از بنی عامر بن صعصعه با پیشنهاد این شرط که جانشینی پیامبر با وی باشد، حاضر به حمایت رسول خدا شد. دیگر اعراب از وحشت قریش هرگز به پیامبر روی خوش نشان ندادند. پاسخ رسول خدا نیز به شیخ بنی عامر آن بود که نصب جانشین من در اختیار خداست، نه در اختیار خود من.^۲

مراجعت ناموفق از میان بادیه نشینان، طبعاً قریش را در تشدید آزارها،

۱. الطبقات الکبری؛ جلد ۱، ص ۲۱۲ / سیره ابن کثیر؛ جلد ۱، ص ۳۲۲ / تاریخ الطبری؛ جلد ۲، ص ۳۴۷-۳۴۸ / الکامل فی التاريخ؛ جلد ۲، ص ۹۲.

۲. برای گفتگوی پیامبر با ابن فراس و گزارشهای مربوط به مسافرت رسول خدا به میان بادیه نشینان اطراف مکه و مشخصات آنان، بنگرید به: سیره ابن اسحاق؛ ص ۲۳۲-۲۳۴ / سیره ابن هشام؛ جلد ۲، ص ۴۲۲-۴۲۶ / الطبقات الکبری؛ جلد ۱، ص ۲۱۶ / تاریخ الطبری؛ جلد ۲، ص ۳۴۸-۳۵۰ / دلائل النبوه؛ جلد ۲، ص ۴۱۳ / ذهبی، السیره النبویه؛ ص ۲۸۶ / السیره الحلبیه؛ جلد ۲، ص ۳ / سیره ابن کثیر؛ جلد ۱، ص ۳۲۵ / البدایة و النهایة؛ جلد ۳، ص ۱۳۸ / الروض الأنف؛ جلد ۴، ص ۳۶-۴۰ / نهایة الارب؛ جلد ۱۶، ص ۳۰۴ / الکامل فی التاريخ؛ جلد ۲، ص ۹۳-۹۴.

سختگیریها و تهدید جان پیامبر جسورتر کرد. در فاصله سالهای یازدهم تا پایان سال دوازدهم، رسول خدا و مسلمانان در محیطی سراسر رعب، تهدید و بن بست دعوت در مکه به سر می بردند. توجه به آیات الهی در این سالها و تذکر مسلمانان از سوی قرآن به رنجهای انبیای پیشین و فراخواندن آنان به فردای روشن در پس تیرگیهای افق مکه، تأکید به صبوری و مقاومت، با تأسی به امتهای پیشین، تا حدی می تواند شرایط دشوار زندگی پیامبر و مسلمانان در مکه را ترسیم کند. بی گمان در آن سالهای گسترش تهدیدها، آزارها، سرزنشها و تحقیرها، قلمرو جسارت به رسول خدا و مسلمانان، از دایره اشراف و بزرگان، به حیطة همه مردان و زنان و کودکان مکی گسترش یافته بود. مسلمانان و پیشوای آنان، در هر رهگذر و معبری، با دشنام، تحقیر، ناسزا و هتاکیهای سفیهانه مواجه بودند. وقوف بر هرزه گوییهای زنانی چون همسران ابوسفیان، ابوجهل، ولید بن مغیره، عتبه، شیبه، خالد بن ولید، عمرو عاص، سهیل بن عمرو مخزومی و حتی ابولهب، نسبت به مردان و زنان مسلمان مشکل نیست و نیازی به بیان آنها نیست.

اگر میسر باشد تا اندکی اندیشه و احساس خویش را به شرایطی انتقال دهیم که صبح تا شام آن در شنیدن دشنام و تحقیر و تهدید سپری می شد، اگر قادر باشیم تا نمونه هایی از شرایط اضطراب و بحرانهای موقت زندگی خویش را در نظر مجسم کنیم و توجه کنیم که چگونه قرار و آرامش انسانی در متن آشوبها و اضطرابهای موقت و زودگذر از میان می رود و بستر قرار و تعقل، به شرایط بی قراری و دلهره و بی دل و دماغی تبدیل می شود، چه بسا بتوانیم لمس کنیم که در طی دو سال تداوم نگرانی و دلهره، بر مسلمانان چه گذشته و آنان در این زمان طولانی چه رنجها و آلامی را درون وجود و روح و روان خویش تحمل کرده اند.

گزارشهای سیره نویسان حکایت از آن دارد که ورود نخستین گروه از اوس و خزرج در ذیحجه سال دوازدهم به مکه و ملاقات پیامبر با آنان و گرویدن ایشان به اسلام، مقدمه ای شد برای هجرت و خاتمه دوره بن بست دعوت در مکه. بسیار طبیعی است که سیاستها و اقدامات پنهانی رسول خدا برای نجات اسلام و مسلمانان مکی از شرایط اسفبار سالهای آخر دوره مکی، همچنان در پرده کتمان مانده باشد و علمای اخبار از یافتن آن اخبار عاجز مانده باشند. بدیهی است، بر اساس شناختی که از رهبری فعال و نه منفعل رسول خدا سراغ داریم، علی القاعده باید ایشان با مشاهده رنجهای مسلمانان مکی و بن بست دعوت در ام القری، اقداماتی را جهت خارج کردن مسلمانان از درون هیمةهای عذاب انجام داده باشند. تماسهای پنهانی با اوس و خزرج و فراهم آوردن

شرایط نخستین گفتگو در عقبه منی، طبعاً یکی از این اقدامات بوده است. ساده‌اندیشانه است اگر تصور کنیم که در پایان سال دوازدهم، وقتی رسول خدا از حضور تعدادی از مردم یثرب در مکه مطلع شد، بدون هیچ‌گونه هماهنگی پیشین به سراغ آنان رفت و آنان نیز در یک دوره نشست و گفتگو، به همراهی با پیامبر اسلام سوق یافتند. چنین رهیافتی گرچه با توانایی پیامبر در جلب سریع مخاطبان ناهماهنگ نیست، اما به طور قطع با شرایط نظارت مکیان بر احوال مسلمانان و رسول خدا و جدیت همه قبایل و طوایف حجاز در اتخاذ سیاستی آشکار علیه قریش ناسازگار است. حتی در صورتی که فرض کنیم که دیدار نخستین نمایندگان اوس و خزرج با پیامبر بدون تدارک قبلی صورت گرفته باشد، نباید تردیدی داشته باشیم که استقبال آنان از ملاقات پنهانی با پیامبر و پذیرفتن خطر واکنش قریش، از کنجکاوی و علاقه آنان به کشف حقیقت شخصیت مردی که اشراف قریش او را ساحر و مجنون می‌نامیدند، نشئت می‌گرفت. افزون بر این، باید توجه داشت که در میان طوایف عربی حجاز، یثربیان به خلاف مردم طائف و غالب بادیه‌نشینان، مرعوب و مطیع سیاستهای قریش نبودند و حتی با عنایت به خستگی از سالها جنگ داخلی، در جستجوی عاملی بودند برای اتحاد و استحکام بنیانهای قومی خویش در درون یثرب.

اگر توجه کنیم که ملاقاتهای پنهانی پیامبر با دوازده نفر از نمایندگان اوس و خزرج در ذیحجه سال دوازدهم، به تعهداتی از سوی آنان منتهی شد که عبارت بودند از:

اعتراف به یکتایی خدا؛

اجتناب از دزدی؛ پرهیز از زنا؛

اجتناب از قتل فرزندان؛

پرهیز از آوردن فرزندی از راه زنا؛

اطاعت از رسول خدا در امور خیر.^۱

۱. سیره ابن هشام؛ جلد ۲، ص ۴۲۸-۴۳۴ / الطبقات الکبری؛ جلد ۱، ص ۲۱۹-۲۲۰ /
 نه‌ایة‌الارب؛ جلد ۱۶، ص ۳۱۱-۳۱۳ / انساب الاشراف؛ جلد ۱، ص ۲۳۹ / الروض الأنف؛
 جلد ۴، ص ۷۳ / سیره ابن کثیر؛ جلد ۱، ص ۳۳۳-۳۴۲ / ذهبی، السیره النبویه؛ ص ۲۹۲ /
 دلائل النبوه؛ جلد ۲، ص ۴۳۰ / تاریخ الطبری؛ جلد ۲، ص ۳۵۹ / الاصابه فی تمیز الصحابه؛
 جلد ۲، ص ۵۲۳ / تاریخ یعقوبی؛ جلد ۱، ص ۳۵۳-۳۵۸ / الکامل فی‌التاریخ؛ جلد ۲،
 ص ۹۵-۹۸ / السیره الحلبیه؛ جلد ۲، ص ۹.

به دشواری می‌توانیم انکار کنیم که تسلیم این نمایندگان به خواسته‌های مذکور، بدون هماهنگی قبلی آنان و داشتن اختیار برای حصول به توافقهایی با پیامبر صورت پذیرفته باشد. پس از مراجعت نمایندگان یثرب، بی‌درنگ دو پیشوای قدرتمند اوسیان و خزرجیان، یعنی سعد بن معاذ و اُسَید بن حُضَیر به اسلام گرویدند. همین امر، دلالتی دیگر است از آمادگی بزرگان یثرب در اتخاذ سیاستهایی مستقل از خواسته قریش و نشانی از ثمره تلاشهای قبلی پیامبر در میان بزرگان اوس و خزرج.

در آستانه ذیحجه سال سیزدهم، هفتاد و دو مرد و سه زن یثربی وارد مکه شدند و باز هم به ملاقات پنهانی با پیامبر شتافتند. محور اصلی گفتگوها و توافقهایی این نمایندگان با رسول خدا که به «بیعت نساء» شهرت دارد، بر هجرت رسول خدا و مسلمانان مکی به یثرب استوار بود.^۱ معنای این سخن آن است که در طول یک سال گذشته، روابط منظم و مشخصی میان پیامبر و مسلمانان یثرب جریان داشته و طرفین اصول توافق نهایی را در عقبه دوم پایه‌ریزی کرده و بر اساس آن قواعد هماهنگی کرده‌اند. با تضمین جان پیامبر و مسلمانان یثرب، دیگر جایی برای تأمل رسول خدا وجود نداشت. هجرت با فرمان الهی قطعیت یافته بود و عامل تسریع آن نیز آگاهی قریش بود از این نقشه و طراحی قتل پیامبر در مکه برای عقیم کردن آن برنامه و ممانعت از ادامه حیات اسلام در یثرب.

۱. سیره ابن هشام؛ جلد ۲، ص ۴۳۸-۴۵۲ / الطبقات الکبری؛ جلد ۱، ص ۲۲۱-۲۲۴ /
 نهاییه الأرب؛ جلد ۱۶، ص ۳۱۳-۳۱۸ / انساب الأشراف؛ جلد ۱، ص ۲۴۱ / تاریخ یعقوبی؛
 جلد ۱، ص ۳۹۶ / الروض الأنف؛ جلد ۴، ص ۷۹-۸۹ / سیره ابن کثیر؛ جلد ۱،
 ص ۳۴۳-۳۵۳ / ذهبی، السیره النبویه؛ ص ۲۹۷-۳۰۵ / دلائل النبوه؛ جلد ۲، ص ۴۲۴ / تاریخ
 الطبری؛ جلد ۲، ص ۳۶۶-۳۶۹ / الکامل فی التاریخ؛ جلد ۲، ص ۹۸-۱۰۱ / البدایه و النهایه؛
 جلد ۳، ص ۱۵۰ / نهاییه الأرب؛ جلد ۱۶، ص ۳۱۲.